

حافظ و الهام‌پذیری از معارف تو حیددی حضرت عالی علیه السلام

رحیم قربانی*

چکیده

مسئله تأثیر مناجات‌های حضرت علی علیه السلام در گستره تاریخ، بر صاحب‌نظران همه شاخه‌های علوم، مسئله‌ای غیرقابل انکار است. در میان شخصیت‌های اثرپذیر از سالک عارفان، الهام‌پذیری «لسان‌الغیب» حافظ معرفت، مسئله‌ای خاص است که به طور مبهم، در محافل علمی و ادبی مطرح شده است. نوشته حاضر الهام‌پذیری حافظ از امیر عارفان علی علیه السلام، در مباحث معرفتی را به تصویر می‌کشد. اینکه حافظ از لحاظ مبانی هستی‌شناختی، خداشناختی و جهان‌شناختی، و از جنبه شهودی - عرفانی، قدم جای پای استاد عارفان نهاده مهم‌ترین تصویر حاصل از این نوشته است؛ همان نکته‌ای که داعیه خود حافظ نیز به شمار می‌رود.

از میان ظرایف عرفانی حافظ، چهار نکته ظریف معرفتی از الهام‌پذیری‌های او از ساحت علوی به بحث گذارده شده‌اند: ۱. ناز عارفانه عاشق به ساحت محبوب (محتوای مناجات‌ها)؛ ۲. عرصه حکومت عشق؛ ۳. آتش عشق؛ ۴. خضوع عارفانه.

مقدمه

حافظ فقط با توجه به دیوان اشعارش، قابل بازشناسی است؛ چرا که هیچ سند تاریخی معتبری (جز چند مورد خاص) درباره شخص و شخصیت او در دست نیست، جز دیوان اشعار (با همه دست‌کاری‌هایی که در اشعار آن وجود دارند). با صرف نظر از اینکه او چه نوع شخصیتی داشته است، عارف بوده یا فیلسوف، متکلم بوده یا فقیه، مفسر بوده یا محدث، شاعر بوده یا ادیب و به دور از هرگونه قضاوتی درباره شخصیت وی، می‌توان دیوان اشعارش را به عنوان منبع شناسایی درباره مسائل گوناگونی مثل اوضاع اجتماعی، علمی و مذهبی، از زمان، شخص و شخصیت وی مورد بررسی قرار داد و در حد احتمال - نه یقین - درباره این شخصیت کم‌بدیله تاریخ ایران و اسلام سخن گفت.

در دیوانی که از حافظ در دست است، اصطلاحات فراوانی وجود دارند که بیانگر روند کلی علم و دانش حافظ از دین و علوم دینی‌اند؛ اصطلاحاتی مثل «قرآن و چهارده روایت» در قرائت آن، (۱) نماز و احکام، (۲) حدیث، (۳) تفسیر، (۴) توحید، (۵) حکمت، (۶) کلام، (۷) نجوم و هیئت، (۸) عرفان و مکتب حقایق، (۹) علم الحروف و الاعداد (ابجد)، (۱۰)

هر چه کردم همه از دولت قرآن کردم
قرآن ز بر بخوانی در چارده روایت.
به آب دیده و خون جگر طهارت کرد.
که این حدیث ز پیر طریقتم یادست
که این لطیفه عشقم ز ره روی یادست.
تو از «نون و القلم» می‌پرس تفسیر.
می‌خواند دوش درس مقامات معنوی
تا از درخت، نکته توحید بشنوی.
تا که از لرح دلت نقش جهالت برود.
جای در گوشه محراب کنند اهل کلام.
که چرخ هشتمش هفتم زمین است
چنان گریست که ناهید دیده‌ام دانست.
تا راهرو نباشی کی راهبر شوی؟
هان ای پسر! بکوش روزی پدر شوی.
برون آر از حروف «قرب طاعت».

۱. صبح خیزی و سلامت‌طلبی چون حافظ
عشق رسد به فریاد از خود به سان حافظ
۲. خوشا نماز و نیاز کسی که از سر درد
۳. نصیحتی کمت یادگیر و در عمل آر
غم جهان مخور و پند من سبر از یاد
۴. چون من ماهی کلک آرم به تحریر
۵. بلبل ز شاخ سرو به گلبانگ پهلوی
یعنی بیا که آتش موسی نمود گل
۶. حافظ! از چشمه حکمت به کف‌آر جامی
۷. حافظ از میل به ابروی تو دارد شاید
۸. عجب علمیست علم هیئت عشق
ز جور کربک طالع سحرگهان چشمم
۹. ای خیر! بکوش که صاحب خیر شوی
در مکتب حقایق و پیش ادیب عشق
۱۰. بسدین دستور تاریخ وفاتش

و بسیاری از اصطلاحات و اصول درباره علوم گوناگون و تاریخ اقوام و انبیا که در جای جای دیوان حافظ موج می‌زنند.

اینکه حافظ شیعه بوده یا سنی و چه نوع اعتقادی نسبت به اهل بیت پیامبر علیهم السلام داشته، موضوع دیرینی است که اختلاف نظرهای بسیار در آن، نشان از بی‌ثمر بودن بحث دارد (با اینکه شیعه بودن او در اصول دین و مذهب را می‌توان از دیوان اشعارش به تصویر کشید، بر خلاف مذهب عملی و فقهی). اما بی‌هیچ شکی او متأثر از قرآن، منابع روایی (شیعه و سنی) و تاریخ اسلام بوده است و بررسی دقیق کل دیوانش این تأثیرپذیری را آشکار می‌کند. در میان این‌گونه تأثیرپذیری‌های حافظ از معارف دینی اسلام و تشیع، که خود نیز بدان‌ها تصریح دارد، اثرپذیری او از اهل بیت علیهم السلام و به ویژه شخصیت، گفتار و معارف ناب امیرعاشقان و عارفان علی علیه السلام، بخشی از اشعار دیوانش را در این قالب و محتوا متبلور ساخته است. اظهار علاقه و تأثیرپذیری حافظ از خاندان پاک پیغمبر و حضرت مولی‌الموحدین علی علیه السلام را در این ابیات می‌خوانیم:

مردی ز کسندۀ در خیبر پرس اسرار کرم ز خواجه قنبر پرس^(۱)

قسام بهشت و دوزخ، آن عقده‌گشای ما را نگذارد که درآیم ز پای^(۲)
تاکی بود این گرگ ربایی؟ بنمای سرینجه دشمن افکن، ای شیر خدای

حافظا! اگر قدم زنی در ره خاندان به صدق بدرقه رهت شود همت شحنه نجف.^(۳)

این بیت بیانگر این نکته است که «قدم زدن در راه خاندان پیغمبر علیهم السلام» شرط مهمی برای بهره‌مندی از «عنایت‌ها و هدایت‌های ولایت امیرعاشقان علی علیه السلام» است. این نوع اظهارگرچه بیانگر اعتقاد و یا ایمان قلبی حافظ بر خلافت و امامت ظاهری ائمه

۱. دیوان حافظ بر اساس هشت نسخه کامل کهن، تدوین و تصحیح رشید عبوضی، تهران، صدوق، ۱۳۷۶، ج ۱،

ص ۶۷۱، رباعی ۱۳.

۲. همان، ج ۱، ص ۶۷۵، رباعی ۲۴.

۳. همان، ج ۱، ص ۳۶۲، غزل ۲۸۹.

طاهرین علیه السلام نیست که جنبه کلامی و تاریخی دارد، اما به طور حتم، بیانگر ایمان و اعتقاد شهودی و معرفتی وی بر ولایت و هدایت باطنی آن خاندان پاک است که جنبه عرفانی و معرفتی دارد (و این مسئله همان شیعی بودن حافظ در اصول اساسی و معارف ناب است)؛ همان‌گونه که ظاهراً خود حافظ در غزل «پیرانه سر با عشق جوانی» به این نکته تصریح داشته و ترنم کرده است:

از رهگذر خاکِ سرکوی شما بود هر نافه که در دست نسیم سحر افتاد.^(۱)
 دلیل این گزاره شرطی که مبنی بر اعتقاد قلبی به ولایت و هدایت باطنی خاندان نبوت است، دریافت و شهود یقینی و تجربه قلب پاک حافظ از «نقض شرط آن» است که این‌گونه بیان می‌کند:

بس تجربه کردیم درین دیر مکافات با دردکشان هر که در افتاد برافتاد.^(۲)

اصطلاحات عرفانی دیوان حافظ

الف. دردکشان

منظور از «دردکشان»^(۳) همان چهارده نور پاک است که از نظر حافظ، عشق و محبت آنان در روز «الست» به کام ما ریخته شده است:

بروای زاهد و بر دردکشان خرده مگیر که ندادند جز این تحفه به ما روز «الست».^(۴)

به نظر می‌رسد که این بیت دقیقاً بیانگر الهام‌پذیری حافظ از روایت مربوط به گردن نهادن بر ولایت دردکشان عالم باشد که امام صادق علیه السلام فرمود: «میثاق از بنی آدم بر ربوبیت خدا، رسالت آخرین پیامبر و فرستاده‌اش، و امامت امیرالمؤمنین و ائمه بود؛ پس

۱. همان، ج ۱، ص ۱۴۴، غزل ۱۰۵.

۲. علی سعادت پرور، جمال آفتاب، تهران، ج دوم، احیای کتاب، ۱۳۸۱، ج ۲، ص ۱۸۹ / دیوان حافظ، ج ۱، ص ۱۴۴، غزل ۱۰۵.

۳. «دردکشان» در زبان حافظ، به معانی گوناگونی همچون اهل بیت علیهم السلام، اهل عشق، عاشقان، عارفان، مرشد و قطب اطلاق شده است. (پرویز اهورا، کلک خیال‌انگیز، ج دوم، تهران، اساطیر، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۹۸۲).

۴. علی سعادت پرور، پیشین، ج ۱، ص ۳۷۲ / دیوان حافظ، ج ۱، ص ۴۴، غزل ۲۲.

خدا گفت: آیا من مالک شما، محمد پیامبر، و علی و اولادش ائمه هدیایتگر شما نیستند؟
و فرزندان آدم پاسخ دادند: چرا، ما همه بر این حقیقت گواه گشتیم.»^(۱)
از همین رو، او خوش سراید:

چهارده ساله بتی چابک و شیرین دارم که به جان حلقه به گوش است مه چاردهش.^(۲)
چون چهارده نور پاک همان دردی‌کشان کوی ولایت در گیتی هستند، حافظ نیز خود
را غلام همّت و مرید خرقه آن دردکشان معرفی می‌کند:

غلام همّت دردی‌کشان یک رنگم نه آن گروه که ازرق لباس و دل سیهند^(۳)

عبوس زهد، وجه خمار ننشیند مرید خرقه دردی‌کشان خوش‌خویم.^(۴)

ب. شاه ولایت

درباره اظهار ارادت و تأثیر‌پذیری حافظ از شاه ولایت، علی علیه السلام، اشعار و ابیات زیادی در
دیوانش به چشم می‌خورند؛ مثلاً، در جایی چنان با سوز و گداز از شمشیر احبّا ناله سر
می‌دهد که گویی زبان حال حضرت امیر علیه السلام در هنگام ضربت خوردن پیش از شهادت را
سروده است:

درویش! مکن ناله ز شمشیر احبّا کان طایفه از کشته ستانند غرامت
در خرقه زن آتش که خم ابروی ساقی برمی‌شکند گوشه محراب امامت
حاشاکه من از جور و جفای تو بنالم بیداد لطیفان همه لطف است و کرامت.^(۵)
در پایان این زبان حال، ارادت ابدی خویش به ساحت شحنه نجف عشاق را این‌گونه

۱. علی بن ابراهیم بن هاشم قمی، تفسیر قمی، قم، مؤسسه دارالکتب، ۱۴۰۴ ق، ج ۱، ص ۲۴۷ (ذیل تفسیر آیه
«أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ» اعراف: ۱۷۲).

۲. دیوان حافظ، ج ۱، ص ۳۵۵، غزل ۲۸۳.

۳. همان، ج ۱، ص ۲۵۵، غزل ۱۹۵.

۴. همان، ج ۱، ص ۴۵۴، غزل ۳۷۱.

۵. همان، ج ۱، ص ۱۲۶، غزل ۹۰.

به ترم می‌نشیند:

کوتاه نکنند بحث سر زلف تو، حافظ! پیوسته شد این سلسله تا روز قیامت.^(۱)
همو که در غزل دیگرش، وقت سمری را که در آن ضربه شمشیر نفاق بر سر نازنین
مولای متقیان فرود آمد، به تصویر کشیده و زبان حالِ مولا را عارفانه‌تر از پیش بیان کرده
است:

بی‌خود از شعشعه پرتو ذاتم کردند بساده از جام تسجلی صفاتم دادند
چه مبارک سحری بود و چه فرخنده شبی آن شب قدر که این تازه براتم دادند.^(۲)
در برخی موارد که حافظ از «شاه» سخن می‌گوید نیز مرادش شاه ولایت، علی بن ابی
طالب علیه السلام است؛^(۳) چنان که بی‌پرده می‌سراید:

راهم مزن به وصف زلال خضر که من از جام شاه، جرعه‌کش حوض کوثرم.^(۴)
از این رو، همه‌جا از او مددخواهی کرده، فیض و هدایت قلبی خود را از
ساحت والای الهی او، که یگانه‌تاز میدان سماحت در عالم است، درخواست
می‌کند:

آوده‌ای تو حافظ، فیضی ز شاه درخواه کان عنصر سماحت بهر طهارت آمد.^(۵)
در این مسیر است که حتی شعرسرای خود را برای پیش‌کش نمودن به پیشگاه آن
امیر سخن نیز بهتر از صد کتاب و رساله علمی می‌داند:
دیدیم شعر دلکش حافظ به مدح شاه یک بیت از این قصیده به از صد رساله بود.^(۶)

۱. همان.

۲. همان، ج ۱، ص ۲۳۲، غزل ۱۷۷.

۳. «شاه» در زبان حافظ به معانی گوناگونی از جمله خداوند، انسان کامل، علی بن ابی طالب علیه السلام، خورشید، و برخی از بزرگان و مشایخ عرفان اطلاق شده است.

۴. دیوان حافظ، ج ۱، ص ۶۰۶، قصیده ۲.

۵. همان، ج ۱، ص ۲۱۹، غزل ۱۶۶.

۶. همان، ج ۱، ص ۲۷۱، غزل ۲۱۰ و ج ۲، ص ۸۲۳ / مرتضی مطهری، آئینه جام (دیوان حافظ)، ج دوم، تهران،

صدر، ۱۳۷۴، ص ۱۴۵، غزل ۲۱۴.

ج. عهد ازلی

حافظ با اشاره به عهد ازلی ولایت، عشق به ولایت شاه دین را مضمون عهدنامه عرصه عالم «ذَرِّ» (میثاق) می‌داند:

عهد «آلست» من همه با عشق شاه بود
و از شاه‌راه عُمَر بدین عهد بگذرم. (۱)

از این‌رو، حافظ در عمل و پای‌بندی به عهد «آلست» خویش، به گدایی در بارگاه شاه ولایت آمده، این‌گونه عرض نیاز می‌کند:

با چنین گنج که شد خازن او روح امین
به گدایی در خانه شاه آمده‌ایم. (۲)

د. یاران شهر و بتان

فراتر از اعتقاد کلامی و مذهب‌گرایانه، مبنای اصیل عرفان بزرگان تصوف ناب و اسلامی، باورکرد ضرورت وجود و حضور عنصر معصوم در جهان خلقت است، به گونه‌ای که بسیاری از عرفای صاحب‌نام، اگرچه بنا به مصالح اجتماعی و ضرورت‌های عرضی نادرست، بر اعتقاد به امامت و خلافت بلافضل ظاهری امیرالمؤمنین و ائمه طاهرین علیهم‌السلام (بر حسب ظاهر و پندار عرضی) تصریح و اقرار نکرده‌اند، در مقابل، به هدایت باطنی و ولایت تمام‌عیار آن بزرگواران تصریح کرده، کشف و برهان اقامه نموده‌اند. (۳) حافظ نیز در همین زمینه، به ضرورت وجود معصومان علیهم‌السلام در عالم تصریح کرده و چنین ابراز داشته است:

من ار چه عاشقم و رند و مست و نامه سیاه
هزار شکر که یاران (۴) شهر بی‌گنهند. (۵)

۱. همان، ج ۱، ص ۶۰۷، قصیده ۲۰.

۲. همان، ج ۱، ص ۴۴۰، غزل ۳۵۸.

۳. علامه قیصری، شرح فصوص الحکم، تصحیح سیدجلال‌الدین آشتیانی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵، ص ۱۱۸ و ۲۵۵.

۴. «یار» در اصطلاح عرفانی، به معانی گوناگونی همچون فیض مقدس، صادر نخستین، انسان کامل، انبیا و اولیا، همسفر عشق، معشوق و مانند آن اطلاق می‌شود.

۵. دیوان حافظ، ج ۱، ص ۲۵۵، غزل ۱۹۵.

از رهگذر و خاک ره و سر زلف این بتان^(۱) بی‌گنه است که حافظ شخصیتی کم نظیر و بی‌حریف گشته است:

از رهگذر خاک ره کوی شما بود

هر نافه که در دست نسیم سحر افتاد

حافظ که سر زلف بتان دست کشش بود

بس طرفه حریفی است کش اکنون به سرافتاد.^(۲)

داعیه حافظ

حال با توجه به این اثرپذیری و ارادت قلبی، که از سوی حافظ نسبت به اهل بیت علیهم‌السلام اظهار شده است، باید ملاحظه کرد که در عمل، گفتار و اندیشه، چه میزان از این تأثیرپذیری نمود یافته است. در این مدعا که در غالب محافل علمی و ادبی گفته می‌شود: حافظ از قرآن و اهل بیت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم اثرپذیرفته و الهام گرفته است، چه شاهی وجود دارد که بتوان با قراین احتمالی و قوی آن را به اثبات رسانید؟ حافظ خود نیز، که این داعیه را سر می‌دهد، به یقین شاهی در دیوان خویش نهاده است که مدعایش را به وضوح اثبات کند. پس برای این منظور، به بازخوانی دیوان حافظ نشسته، نقل معانی را از پیر خرد بر می‌خوانیم:

هر گل نو که شد چمن آرای ز اثر رنگ و بوی صحبت اوست.^(۳)

اثر رنگ و بوی صحبت امیر عارفان و رئیس موحدان حضرت علی علیه‌السلام، گل‌های زیبایی از بیت‌الغزل معرفت در گلزار معارف و حقایق حافظ شیراز به ثمر رسانده است که همو همیشه به یادداشت و به یادباد آن ترنم می‌کرد:

۱. «بت» در اصطلاح عرفانی، تجلی و ظهور تمام نمای حق تعالی است، بخصوص آنکه در این مورد، ائمه بزرگوار دین علیهم‌السلام مرادند.

۲. همان، ج ۱، ص ۱۴۴، غزل ۱۰۵.

۳. همان، ج ۱، ص ۸۶، غزل ۵۷ / مرتضی مطهری، پیشین، ص ۴۰ و ۴۱.

یاد باد آن که سرکوی توأم منزل بود دیده را روشنی از خاک درت حاصل بود
 راست چون سوسن و گل از اثر صحبت پاک بسر زبان بود مرا آنچه تو را در دل بود
 دل چو از پیر خرد نقل معانی می‌کرد عشق می‌گفت به شرح آنچه بر او مشکل بود.^(۱)
 با بررسی دیوان و معارف نغزی که حافظ در آن تعبیه کرده است، تأثیرپذیری
 امیرالمؤمنین علیه السلام در دو بخش بسیار مهم طبقه‌بندی می‌شود:

الف. تأثیرپذیری از مناجات‌ها و دعاها؛

ب. تأثیرپذیری از بیانات حضرت - بخصوص نهج البلاغه.

در این مجال، فقط بخش اول را ملاحظه می‌کنیم.

اثراتی که حافظ از مناجات‌ها و دعا‌های حضرت علی علیه السلام برگرفته و دیوان خود را با
 آن، چمن‌آرایی کرده غالباً از دعا‌های معروفی همچون دعای «کمیل» و «مناجات
 شعبانیه» بوده است. ولایت‌پیشگی او در تجسم و ترسیم یافتن آن معارف نمود یافته
 است که فزازهایی از این ظریفه نغز و زیبا را از سخنان گهربار حافظ برمی‌گیریم:

ناز عاشقانه و عارفانه به محبوب

در غزل معروف «ترک شیرازی»، که حافظ در توصیف جمال او از هیچ شوری دریغ
 نکرده است، لطف و مهر معصومانه و عاشقانه او را این‌گونه برمی‌انگیزد:

اگر دشنام فرمایی وگر نفرین، دعا گویم جواب تلخ می‌زبید لب لعل شکرخا را.^(۲)

یعنی: اگر تو مرا مؤاخذه کنی و درباره عملکردم مورد ملامت قرار بدهی، من با تو
 چنان کنم و به گونه‌ای پاسخ گویم که رحم و محبت دلت نسبت به من برانگیخته شود. این
 همان کاری است که «دعا و نجوایش» می‌نامند. دعا در قاموس شریعت اسلام و مکتب
 علوی، از سامانه ویژه‌ای برخوردار است که حافظ در این بیت، به یک رکن از آن سامانه
 اشاره کرده است؛ همان رکنی که آیه آن را برای مؤمنان در عرفان عملی و رفتار با دیگران

۱. دیوان حافظ، ج ۱، ص ۲۶۳، غزل ۲۰۲.

۲. همان، ج ۱، ص ۱۹، غزل ۳.

ترسیم کرده است: ﴿وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا﴾ (فرقان: ۷۲)؛ زمانی که مؤمنان از کنار کارها و امور لغو و بی‌ارزش می‌گذرند با کرامت و تکریم می‌گذرند. اما حافظ اینجا مقامات بسیار رفیعی از این رکن را به تصویر کشیده است؛ چرا که آیه مذکور از لغو سخن می‌گوید، در حالی که حافظ از دشنام و نفرینی (که در حالت معمولی و از افراد عادی لغو است) سخن به میان می‌آورد که از سوی معشوق روان شده است و این حسابی جدا از لغو و باطل دارد. همان‌گونه که بزرگان دین و هدایتگران مکتب عشق در همه حال این رکن را به نمایش گذارده‌اند، حافظ نیز در تبعیت از آن اسوه‌های پاک، به این رکن پایبند گشته است. از این رو، مقام و مرتبه عرفانی این بیت بسی فراتر از مرتبه عامیانه و عرفی آن است. ظرافت بسیار دقیق عرفانی که در بیت مذکور تعبیه شده است، با بازخوانی معارف مربوط به ادعیه اسوه‌های آسمانی و پاک و وضوح می‌یابد.

کلید فهم مناجات‌ها

مهم‌ترین کلید فهم دعاها و مناجات‌های ائمه اطهار علیهم‌السلام، که همیشه باید در نظر سالک باشد، این نکته است که محتوای ادعیه و مناجات‌ها در سه قالب است که هر سالکی باید متناسب با حال و مقام خود و موقعیت معنوی و عرفانی خود، یکی از آن سه قالب را برگیرد و سعی در جمع هر سه قالب داشته باشد. سه قالب و مقام مذکور عبارتند از:

الف. محتوای نیاز

این معارف مربوط به مقام اظهار و شهود عجز و نیاز سالک در مقابل ساحت ربوبی‌اند که حافظ نیز دقیقاً همین مقام را تبیین کرده و هم از زبان خود و هم از زبان عاشقان و عارفان عرض نیاز کرده است؛ مثل «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تَهْتِكُ الْعِصْمَ»^(۱)؛ «الهی انا عبدك

الضعیف و مملوکک المنیب»^(۱)؛ «الهی قَان لَهردتئی مِّن بَابکَ قَبِمَن أَلُوذُ وَاِن رَدَدتئی عَن جَنَابکَ»^(۲)

حافظ وصال می‌طلبد از ره دعا یارب، دعای خسته دلان مستجاب کن^(۳)

المنّة لله که در می‌کده باز است زان رو که مرا بر در او روی نیاز است^(۴)

ای سرو ناز حسن که خوش می‌روی به ناز عشاق را به ناز تو هر لحظه صد نیاز^(۵)

ب. محتوای راز

این حقایق مربوط به مقام تعلیم اسرار و معارف ناب الهی و آسمانی به سالک هستند و در این‌گونه فرازهای ادعیه و مناجات‌ها، غالباً حقایق توحید، نبوت، امامت و قیامت (مبدأ و مسیر و معاد) تبیین شده‌اند و سالک برای طیّ طریق معرفت ناگزیر از ایجاد قابلیت برای دریافت و فهم الهامات و اشارات غیبی آن حقایق است؛ مثل محتوای دعاهایی که تمام یا بخشی از آن‌ها مربوط به اسرار توحید و ولایت است؛ همچون دعای «سحر»، «عرفه» و «کمیل».

راز سر بسته ما بین که به دستان گفتند هر زمان با دف و نی بر سر بازارِ دگر^(۶)

چون باده باز بر سر خم رفت کف زنان حافظ که دوش از لب ساقی شنید راز^(۷)

۱. حاج شیخ عباس قمی، مفاتیح الجنان، ج شانزدهم، تهران، دفتر نشر و فرهنگ اسلامی: «دعای کمیل».

۲. همان، «مناجات شعبانیه».

۳. همان، «مناجاة التائبین».

۴. همان، ج ۱، ص ۶۱، غزل ۳۵.

۵. همان، ج ۱، ص ۳۲۳، غزل ۲۵۲.

۶. همان، ج ۱، ص ۳۱۴، غزل ۲۴۶.

۷. همان، ج ۱، ص ۳۲۳، غزل ۲۵۲ و نیز ج ۲، ص ۹۱۰ (نسخه بدل)

ج. محتوای ناز

معارف تعبیه شده در این قالب از دعاها مربوط به مقام قرب و صمیمیت او و رسیدن به کنار تخت یار است که پس از تعلیم و الهام معارف و اسرار ربوبی به سالک، او را مقام قرب حاصل می‌گردد و در این مقام، سالک خود را چنان خواهد دید که همواره با ناز و غنچ و دلال به صحبت و نجوا با یار می‌نشیند؛ مثل همه گفتارهایی که در بیان مؤاخذه خدا از سوی سالک و عرض جسارت به پیشگاه حضرت دوست وارد شده‌اند: «بارالها، اگر مرا به خاطر جرمم مؤاخذه کنی من هم تو را به خاطر عفو تو مؤاخذه می‌کنم، و اگر مرا به خاطر گناهانم مؤاخذه کنی من هم تو را به خاطر مغفرت مؤاخذه می‌کنم، و اگر مرا وارد آتش کنی، به اهل آن اعلام خواهم کرد که من تو را دوست دارم.»^(۱)

مسئله مهم و اساسی در این سه قالب آن است که در هر یک از این‌ها، استعداد و آمادگی سالک برای مقام هر یک از سه، شرط طریق سلوک است؛ گاهی مقام نیاز است و ناز، و گاه فقط راز است و اسرار، گاهی فقط وقت نیاز و گاهی نیز فقط ناز؛ و در وقت راز، نیاز و ناز نیست و در هنگام نیاز یا ناز، راز نیست. ولی آنچه مهم است حفظ مقام بندگی در عین راز است که حال و مقام عارف کامل است، نه سالک در راه.

حافظ نیز این مسئله اساسی را برای هر یک از سه مقام ترسیم و بیان کرده است:

راز:

در نمی‌گیرد نیاز و ناز ما با حسن دوست خرم آن کز نازنینان بخت برخوردار داشت^(۲)

صوفی از پرتوی می راز نهانی دانست گوهر هر کس از این لعل توانی دانست^(۳)

۱. شیخ عباس قمی، پیشین، ص ۱۵۷ به بعد.

۲. دیوان حافظ، ج ۱، ص ۱۱۳، غزل ۷۹.

۳. همان، ج ۱، ص ۸۲، غزل ۵۳.

ناز:

گدای میکده‌ام لیک وقت مستی بین که ناز بر فلک و حکم بر ستاره کنم^(۱)

دایم به لطف دایه طبع از میان جان می‌پرورد به ناز تو را در کنار حسن^(۲)

نیاز:

میان عاشق و معشوق فرق بسیار است چو یار ناز نماید شما نیاز کنید^(۳)

پی‌روی حافظ از شیوه ولایی در مناجات‌ها

با روشن شدن زبان و مقام دعاها و مناجات‌ها از توضیحات گفته شده، به خوبی آشکار می‌شود که چنین رویکردی در گفتار حافظ به پی‌روی از اسوه‌های طریقت او، از چسب ظرافت و لطافتی برخوردار است! مقام ترسیم شده در بیت «غزل ترک شیرازی»، همان مقام «ناز عاشق بر معشوق است»؛ مقامی که امیر سخن و ولی عشق، علی مرتضی علیه السلام، در «مناجات شعبانیه» تعلیم و الهام نمود. امامی که مقام صحبت با خالق عشق را تعلیم نموده، این‌گونه عرضه داشته است:

«بارالها! اگر مرا به جرمم مؤاخذه کنی، من هم تو را به عفو مؤاخذه می‌کنم؛ و اگر مرا به گناهانم مؤاخذه کنی من هم تو را به مغفرت مؤاخذه می‌کنم، و اگر مرا به آتش‌اندازی (وارد آتش کنی) من هم به همه اهل آتش اعلام می‌کنم که دوست دارم (و با این حال مرا به آتش انداخته‌ای).»^(۴)

۱. همان، ج ۱، ص ۴۲۱، غزل ۳۴۱.

۲. همان، ج ۱، ص ۴۶۹، غزل ۳۸۳.

۳. همان، ج ۱، ص ۳۰۴، غزل ۲۸۳.

۴. سید بن طاووس، اقبال الاعمال، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۷، ص ۶۸۶، «مناجات شعبانیه» / شیخ

عبّاس قمی، پیشین، ص ۱۵۷.

سخنان عاشقانه و عارفانه

این نوع صحبت، که در زبان ادعیه و مناجات مأثور از ائمه اطهار علیهم‌السلام رواج دارد، در مکتب عرفانی به صحبت عاشقانه، طنازانه، شاهدبازانه و مذاکره برخاسته از ناز و دلالت عاشق و مناجات مباهات‌گونه (بر صحبت با معشوق) معروف است. مطلبی که در این نوع صحبت‌ها مطرح است اینکه چه بسا این ادعیه و سخنان با محتوای برخی از آیات یا روایات بر حسب ظاهر، ناسازگار باشند؛ مثلاً، همین نکته اخیر در مناجات امام علیه‌السلام، با روایات و آیاتی که بر عدم جواز صحبت اهل آتش دلالت دارند، در تضاد است. اما باید توجه داشت که ارتباط بین معارف دینی، ظاهری و ساده نیست و سخنانی از این قبیل، نظیر گفتار حضرت موسی علیه‌السلام با خدا در کوه طور است؛^(۱) چرا که این‌گونه گفتارها در مقام بیان حقیقت والایی ارائه شده است که خواص از معرفت‌پیشگان آن را درک می‌کنند و آن هم عبارت است از اینکه امام علیه‌السلام در صدد بیان هدایت شفاعت‌گونه اهل آتش می‌باشد؛ یعنی طبق روایات شیعی که ائمه اطهار علیهم‌السلام وارد دوزخ می‌شوند و اهل آتش را شفاعت می‌کنند، امام علیه‌السلام وارد دوزخ شده، بر همه اهل دوزخ اعلام خواهد کرد و به اطلاع همه خواهد رسانید که بدانید من خدا را همواره دوست می‌دارم و طریق هدایت همین است، و از میان اهل آتش، کسانی را که اندکی از نور فطرت در دلشان باقی مانده و ابراز عشق الهی کرده باشند از آتش رهایی خواهند یافت. (در این باره، نکات معرفتی دیگری نیز وجود دارند که ذکر آن‌ها موجب طولانی شدن کلام می‌گردد و باید در مجال دیگری به تفصیل بحث شوند).

همین معنا در دعای اول ماه مبارک رمضان از زبان امام صادق علیه‌السلام نیز وارد شده است که فرمود: «بارالها! اگر مرا به بهشت ببری تو ستوده‌ای، و اگر عذابم کنی باز هم ستوده‌ای ... بارالها! آیا تو را در حالی بینم که مرا عذاب می‌کنی، و حال آنکه من صورتم را برای تو به خاک ساییده‌ام؟ آیا در حالی بینم که عذابم می‌کنی، و حال آنکه محبت تو در قلب من است؟ ...»^(۲)

۱. سید محمدحسین طباطبائی، تفسیر المیزان، ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی، ج پنجم، قم، انتشارات اسلامی، ۱۳۷۴، ج ۱۴، ص ۱۹۹.

۲. سید بن طاووس، پیشین، ص ۵۴.

دعای حافظ

دعای حافظ نیز با توجه به سیاق بیت سابق، مضمونی همچون دعا‌های مذکور دارد؛ زیرا حافظ همان‌گونه که در مناجات دوم ملاحظه می‌کنیم، جواب تلخ معشوق (جهنم بردن) را زیر لب لعل شکرخا (فَأَنْتَ مَحْمُودٌ) می‌داند که مکمل مصراع اول است؛ چرا که او می‌گوید:

اگر دشنام فرمایی وگر نفرین (إِنْ أَخَذْتَنِي بِحُرْمِي / إِنْ أَخَذْتَنِي بِذُنُوبِي / إِنْ أَدَخَلْتَنِي النَّارَ / إِنْ عَذَّبْتَنِي ...) دعا گویم (أَخَذْتُكَ بِعَفْوِكَ / أَخَذْتُكَ بِمَغْفِرَتِكَ / أَعْلَنْتُ أَهْلَهَا أَتَى أَحْبَبَكَ / قَفَى ذَلِكَ سُورُورُ عَدْوِكَ ...^(۱)) و دعا گفتن حافظ در همین زمینه، مضمون همان مناجاتی است که در آن به خاطر چنین موقعیتی (به آتش اندازی) این‌گونه ترنم می‌کنیم: «بارها! من از توبه واسطه هر اسمی که مخصوص توست درخواست می‌کنم در حالی که هنگام دعای بندگانت با آن اسم، اجابت کردن دعایشان حق توست، و از توبه حق هر صاحب حقی که برای توست و به حق خودت بر جمیع ماسوای خودت درخواست می‌کنم که بر محمد بندهات و فرستادهات و آل پاکش درود بفرستی... بار پروردگارا! اگر همه کسانی را که از من معصیت دیده بودند راضی بگردانی و مرا (به واسطه رحمت) به بهشت ببری و گناهان مرا ببخشایی در این صورت، مغفرت و بخشش تو به خطاکاران تعلق می‌گیرد که من هم از آنها هستم. پس خطاهای مرا ببخشای، ای پروردگار و صاحب تمام عالمیان!»^(۲)

عرصة حکومت عشق

ز چین زلف کمندت کسی نیافت خلاص از آن کمانچه ابرو و تیر چشم نجاح.^(۳)

«نجاح» به معنای پیروزی و کامیاب شدن است که صفت برای «تیر چشم» آمده و به اعتبار غلبه حکم مستی و مستانگی چشم معشوق، برای توصیف خود چشم نیز سرایت یافته و به کار می‌رود.

۱. همان، ص ۷۵.

۲. همان، ص ۷۰۶ / شیخ عباس قمی، پیشین، ص ۶۳.

۳. سید بن طاووس، پیشین، ص ۵۴.

این بیت به گونه‌ای ظریف و نغز، مضمون عرضه‌داشت امام‌العارفین علی علیه السلام به ساحت ربوبی حق تعالی در دعای «کمیل» را دربردارد که ترجمه می‌نماید: «بارالها! سلطنت تو با عظمت است و جایگاه تو رفیع، و مکر تو خفی و امرت ظاهر، و قهرت غلبه کرده و قدرتت جریان یافته (بر هستی)، و فراتر از سیطره حکومت تو همواره غیرممکن است.»^(۱)

حافظ در این زمینه، ابیات و لطایف فراوانی در دیوانش دارد که به خوبی و ظرافت توانسته است این رکن اصیل معرفتی را به تصویر بکشد. شرح رکن معرفتی عرفان علوی حافظ بدین قرار است:

همان‌گونه که آیات قرآنی بسیاری گویای این نکته‌اند که تمام آنچه در زمین و آسمان، عرش و کرسی، و در اقلیم وجود است، زیر سلطه اراده و مشیت خداوند قرار دارد، عارف علوی و شیعی نیز تمام عرصه اقلیم وجود را جولانگاه تجلیات و عنایات ربّانی می‌بیند:

ز چشمت جان نشاید بُرد کز هر سو که می‌بینم

کمین از گوشه‌ای کرده است و تیر اندر کمان دارد^(۲)

در خرابسات مغان، نور خدا می‌بینم این عجب بین که چه نوری ز کجا می‌بینم.^(۳)

تعبیر حکومت و خسرو

تعبیر «حکومت» در بیان حضرت علی علیه السلام به کار رفته است. همین معنا دقیقاً در بیان حافظ خوش کلام این‌گونه تصویر شده است:

خسروا گوی فلک در خم چوگان تو باد ساحت کون و مکان عرصه میدان تو باد

۱. مرتضی مطهری، پیشین، ص ۶۸، غزل ۹۸.

۲. دیوان حافظ، ج ۱، ص ۱۵۴، غزل ۱۱۴.

۳. همان، ج ۱، ص ۴۲۸، غزل ۲۴۸.

نه به تنها حیوانات و نباتات و جماد هر چه در عالم امر است به فرمان تو باد. (۱)
حافظ علاوه بر بیت قبلی که گفت: «ز چین زلف کمندت کسی نیافت خلاص»، در
ظریفه عرفانی که در غزل «خسروا...» به تفصیل بیان نموده، نکته ظریفی تعبیه کرده که
بیانگر فرازی دیگر از دعای «کمیل» است:

«خدایا! همه مخلوقات، آگاهانه یا ناخودآگاه، در کمند زلفت، گرفتار عشق بی‌پایان و
فیض و عنایت رحمانی تو اند و انعام و فیض همیشگی تو بر ذره ذره وجود جاری، و تار و
پود تمام موجودات عالم را پر کرده است.»

تعظیم تو بر جان و خرد واجب و لازم انعام تو بر کون و مکان فائض و شامل. (۲)
مولا امیرالمؤمنین علی علیه السلام این نکته ظریف را این‌گونه به محضر معشوق و محبوب ازلی
خود عرضه می‌دارد: «اللهم انی اسألك برحمتک الّتی وسیعت کلّ شیءٍ و ... و بعظمتک الّتی
ملأت کلّ شیءٍ و بسُلطانک الذی علی کلّ شیءٍ و ... و بأسمائک الّتی ملأت اركان کلّ شیءٍ و ...»
بار الها! من از تو درخواست می‌کنم به آن رحمت که همه موجودات را تحت سیطره
قرار داده است (رحمت رحمانی)، ... و به آن عظمت که تمام موجودات را پر کرده
است، و به آن سلطنت که بر تمام موجودات سایه افکنده، ... و به آن اسم‌هائیت که ارکان
(تار و پود) تمام موجودات را پر کرده‌اند... (۳)
همه کس طالب یارند، چه هشیار و چه مست

همه جا خانه عشق است، چه مسجد چه کنشت. (۴)
از این رو، تمام مخلوقات عالم به طور ذاتی و فطری در طاعت و بندگی خدایند و
حتی بدترین موجودات که بد بودنش با دید و نظر بشری ما انسان‌هاست - البته با توجه به
اصول اخلاقی و دین‌شناختی - در همان جایگاه بد خود نیز بندگی و مأموریت الهی
خویش (در مسیر کمال خود و مجموعه نظام خلقت) را به مرحله عمل می‌رساند (مثل:

۱. مرتضی مطهری، پیشین، ص ۷۴، غزل ۱۰۸.

۲. دیوان حافظ، ج ۱، ص ۳۶۹، غزل ۲۹۵.

۳. شیخ عباس قمی، پیشین، ص ۶۲.

۴. دیوان حافظ، ج ۱، ص ۱۱۱، غزل ۷۷.

شیاطین، میکروب‌ها و حیوانات درنده) و به اصطلاح عرفانی، همه موجودات از نیک و بد، و انسان و حیوان، همه تجلی و ظهور کمالات ازلی و ابدی الهی و حضرت ربوبی‌اند. این همه عکس می و نقش نگارین که نمود یک فروغ رخ ساقی است که در جام افتاد.^(۱) عارفان که این نظرگاه را از معلمانی بی‌گناه و پاک خود (ائمه دین علیهم‌السلام) ارمان گرفته‌اند، برنده میدان و این بزمگاه‌اند که به این لطیفه آگاه‌ترند و همواره به شهود و نظاره نشسته‌اند:

به لطف خال و خط از عارفان ربودی دل لطیفه‌های عجب زیر دام و دانه توست.

همین مضمون از دعای «کمیل» و چند بیت مذکور از حافظ را در بیان شیوا و نغز امام سجاد علیه‌السلام، که در روز «عرفه» به پیشگاه الهی عرضه داشته است، نیز بازمی‌خوانیم: «در اوج برتری‌ات، تقدس (و تنزه) داری و ردای کبریا را بر قامت با عظمت برگزیده‌ای؛ در روی زمین و در آسمان و در سلطنت، قوی هستی و در عین والایی‌ات، به هر موجودی نزدیکی ... و در اوج عظمت، لطیف بودی و تمام موجودات به کمند عظمت افتاده و برای عزت ذلیل شده‌اند.^(۲)»

در اوایل دعای «کمیل» نیز چنین می‌خوانیم: «... و بِقُوَّتِكَ اَلَّتِي قَهَرْتَ بِهَا كُلَّ شَيْءٍ و خَضَعَ لَهَا كُلُّ شَيْءٍ...»^(۳) این چه خوش حکومتی است که همه را با چین زلفش در دام انداخته و تنها پناه و حمایت عالمیان گشته است!؟
چنین که از همه سو، دام راه می‌بینم به از حمایت زلفش مرا پناهی نیست.^(۴)

آتش عشق

در ردیف معارف جریان یافته از مناجات‌های امام العارفین علی علیه‌السلام، در کلام نغز سخن‌گوی عشق، حافظ شیرین سخن، بیت دیگری از دیوانش را برمی‌خوانیم که در پی

۱. همان، ج ۱، ص ۱۴۵، غزل ۱۰۶. در این نسخه به جای «نگارین»، لفظ «مخالف» و در نسخه بدل نیز لفظ

«مخالفت» آمده است / مرتضی مطهری، پیشین، ص ۷۶.

۲. سید بن طاووس، پیشین، ص ۳۵۸.

۳. شیخ عباس قمی، پیشین، ص ۶۲.

۴. دیوان حافظ، ج ۱، ص ۱۱۰، غزل ۷۶.

نکته اول است:

عاشقان را گر در آتش می‌پسندد لطف دوست تنگ چشمم گر نظر در چشمه کوثر کنم.^(۱)
ظرافت‌ها و لطافت‌های این بیت، هم از لحاظ تأثیرپذیری از محتوای دعاها و
مناجات‌های علوی، و هم از لحاظ تعدد بیان‌های شعری خود حافظ، فراوانند.

اقسام آتش

آتش دو نوع است:

الف. آتش جهنم که آتش عذاب و قهر الهی است.

ب. آتش عشق که آتش فراق ظاهری است.

هر دو قسم در بیتی از حافظ این‌گونه جمع آمده‌اند:

آتش آن نیست که از شعله او خندد شمع آتش آن است که در خرمن پروانه زدند.^(۲)
«آتش» در مصراع اول «آتش جهنم» است که در بیان امام علی علیه السلام به «حزّ نَارک»
تعبیر شده است؛ آتشی که مورد خنده و تحقیر آتش عشق بوده و هیچ اثری بر عاشق
سوخته ندارد؛ همان‌گونه که حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «بارالها و سرورا و صاحب و
تدبیرا! آیا تو را در حالی بینم که مرا با آشت عذاب می‌کنی، پس از آنکه من به زیر
پرچم توحیدت وارد شده‌ام و پس از آنکه قلبم از معرفتت پرشده و ذوب گشته
است؟!»^(۳) همین آتش است که اگر عاشق را درون آن بیندازند، به جای سوختن، به
نجوای عارفانه با یار دیرینه‌اش می‌پردازد که «ای سرپرست ایمان‌آوردگان! کجایی؟ ای
غایت آرزوهای عارفان! ای دادرس دادخواهان! ای حبیب قلب راست‌کاران و ای معبود
عالمیان!»^(۴)

۱. همان، ج ۱، ص ۴۱۵، غزل ۳۳۶. این نوع سخن گفتن مخصوص مقامی است که از لحاظ عرفانی، به «غنا

عارفانه» معروف است. (مرتضی مطهری، پیشین، ص ۲۳۸، غزل ۳۴۶).

۲. همان، ج ۱، ص ۲۳۳، غزل ۱۷۸.

۳. شیخ عباس قمی، پیشین، ص ۶۳.

۴. همان، ص ۶۵.

مصراع دوم شعر نیز «آتش عشق» را بیان می‌کند که در بیان مولی الموحدین علی علیه السلام به «فراقک» تعبیر شده است؛ همان آتشی که صبر مداوم و مستحکم عاشق در مقابل شعله‌های آتش جهنم را به خاکستر تبدیل می‌کند، به گونه‌ای که با بی‌تابی و سوز، تنها راه رهایی را در نجوا با یار و سوختن می‌بیند:

آن کشیدم ز تو، ای آتش هجران که چو شمع جز فنای خودم از دست تو تدبیر نبود^(۱)

رشته صبرم به مقراض غمت ببریده شد همچنان در آتش مهر تو سوزانم چو شمع.^(۲)
این آتش همان آتشی است که از پرتو حسن ازلی یار به تجلی درآمده و همه عالم را به شعله‌های غیر قابل تحمل درافکنده است:

در ازل، پرتو حسنت ز تجلی دم زد عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد.^(۳)

بیت «عاشقان را اگر در آتش می‌پسندد لطف دوست ...» بیانگر ظرافت‌های ترسیم شده در دعای «کمیل» است، اما علاوه بر معارف ربّانی گفته شده، در مناجاتی از حضرت امیر علیه السلام این‌گونه نجوا می‌کنیم: «بارالها! اگر مرا عذاب کنی (در معرض عذاب قرار دهی) بنده‌ای هستم که بر اساس اراده خودت خلقش کرده‌ای و (بر اساس اراده‌ات) به عذابش انداخته‌ای، و اگر به من رحمت روا داری و مرا مورد لطف قرار دهی، بنده‌ای هستم که او را خطاکار و گناه‌کار یافته‌ای و او را نجات داده‌ای (و این نیز بر اساس اراده‌ات صورت می‌گیرد، و من به هر دو راضی‌ام).»^(۴)

این عبارت دقیقاً در سیاق عبارتی از دعای «کمیل» است که امام عارفان بر شاگرد عارفش کمیل بن زیاد تعلیم داد: «فَهَبْنِي يَا اَللّٰهِي وَ سَيِّدِي وَ مَوْلَايَ وَ رَبِّي صَبْرْتُ عَلٰى عَذَابِكْ فَكَيْفَ اَصْبِرُ عَلٰى فِرَاقِكْ وَ هَبْنِي صَبْرْتُ عَلٰى حَرْ نَارِكْ، فَكَيْفَ اَصْبِرُ عَنِ النَّظْرِ اِلَى

۱. دیوان حافظ، ج ۱، ص ۲۶۵ غزل ۲۰۴.

۲. همان، ج ۱، ص ۳۶۰، غزل ۲۸۸.

۳. همان، ج ۱، ص ۱۹۶، غزل ۱۴۷ / مرتضی مطهری، پیشین، ص ۱۰۳.

۴. ابراهیم بن علی عاملی کفعمی، البلد الامین (چاپ سنگی)، ص ۳۱۵ / محمد باقر مجلسی، بحار الانوار،

ج ۹۱، باب ۳۲، ح ۱۴، ص ۱۰۴.

کرامتک أم کیف أسکن فی النار و رجائی عفوک ...»^(۱)

من که در آتش سودای تو آهی نزنم کی توان گفت که بر داغ دلم صابر نیست؟^(۲)

آتش فکر عشق

فکر عشق، آتش جان‌سوزی به پا می‌کند که وصفی برایش نیست:

فکر عشق آتش غم در دل حافظ زد و سوخت یار دیرینه ببینید که با یار چه کرد!^(۳)
مضمون این بیت همان است که حافظ به ظاهر، زبان به رضایت از یار گشوده و گفته است:

اگر به مذهب تو خونِ عاشق است مباح صلاح ما همه آن است کان تو راست صلاح.^(۴)
قطب عرفان عالم، علی علیه السلام، که در لابه‌لای نازِ مناجاتِ خود با خدای خویش، سخن از هم‌صحبت‌های گرفتار آمده در آتش جهنم به میان آورده است، عرضه می‌دارد: «اگر مرا در عقوبت‌های خودت با دشمنانت در یک جا گردآوری، و بین من و اهل بلایت جمع کنی، و بین من و دوستان خودت جدایی بیندازی، پس خدایا! مرا واگذار (و از این عذاب دورم کن) که به عذاب دوزخ صبر می‌کنم، ولی چگونه بر دوری‌ات صبر کنم؟!»^(۵)

در آتش ار خیال رخس دست می‌دهد ساقی ایبا که نیست ز دوزخ شکایتی.^(۶)
حافظ با الهام گرفتن از این فراز دعای «کمیل»، درد فراق را با ظرافتی عالی به تصویر کشیده است:

پرسیدم از طبیبی احوال دوست، گفتا فی بعدها عذاب فی قریها السلامه.^(۷)

۱. شیخ عباس قمی، پیشین، ص ۶۵.

۲. دیوان حافظ، ج ۱، ص ۱۰۳، غزل ۷۱.

۳. همان، ج ۱، ص ۱۸۲، غزل ۱۳۶.

۴. مرتضی مطهری، پیشین، ص ۶۸، غزل ۹۸.

۵. شیخ عباس قمی، پیشین، ص ۶۵.

۶. دیوان حافظ، ج ۱، ص ۵۲۱، غزل ۴۲۷.

۷. همان، ج ۱، ص ۵۰۵، غزل ۴۱۴.

او زبان حال مقام عرفانی خود را در این وادی چنین بیان کرده است:

آیتی بود عذابِ انده حافظ بی دوست که بر هیچ کسش حاجت تفسیر نبود.^(۱)

در بیت قبلی که حال قرب و بعد را بیان کرده است، او غزل را این‌گونه آغاز می‌کند:

از خون دل نوشتم نزدیک دوست نامه اِتی رأیتُ دَهراً مِن هجرکُ القیامه

دارم من از فراقش در دیده صد علامت لَیسَتْ دَموعُ عینی هذا لَنَا العلامه؟^(۲)

حافظ در این غزل توانسته است با لطافت طبع و ظرافت اندیشه عارفانه خویش، حقیقت معرفتی مکتب علوی را همان‌گونه که یاد گرفته و شهود کرده، به خوبی تبیین کند. دوری و هجران از دوست و درد برخاسته از آن، همان نکته معرفتی است که حافظ با الهام از قطب عرفان خود، علی بن ابی طالب علیه السلام، به نغزگویی آن پرداخته است.

در غزل دیگری، این مسئله را از جنبه دیگری، که در دعای «کمیل» نیز مطرح شده و ترجمه آن گذشت (همنشینی با ناجنس‌ها)، مطرح می‌کند: «روح را صحبت ناجنس عذابی است الیم.»^(۳)

این مصراع بیانی از زبان حال عارفانه مولی العارفين علیه السلام در دعای «کمیل» است که عرض می‌کند: «اگر مرا در عقوبت‌های خود، با دشمنانت محسور گردانده، بین من و اهل بلای خودت جمع کنی و بین من و دوستانت جدایی افکنی، بارالها! من بر عذاب جهنم و آتش آن صبر می‌کنم، اما بر این دوری و فراق از کرامت چگونه صبر کنم؟ ...»

دوری از محبوب و یار عذابی است که بالاتر و سخت‌تر از آن عذابی تصور نمی‌شود. از این رو، مولای متقیان از دوری یار و همنشینی با اهل دوزخ، که با او ناجنس هستند، شکوه می‌کند.

دو نکته دیگری که در مورد نخستین بیت حافظ، که گفت: «عاشقان را کز در آتش می‌پسندد لطف دوست»، باقی می‌ماند به جنبه رضایت سالک و حقیقت آتش مربوطند.

۱. همان، ج ۱، ص ۲۶۵، غزل ۲۰۴ و نیز ج ۲، ص ۸۶۹، نسخه بدل «بی‌تو»

۲. همان، ج ۱، ص ۵۰۵، غزل ۴۱۴.

۳. همان، ج ۱، ص ۴۳۶، غزل ۳۵۵.

رضایت سالک به آتش (عذاب و عشق)

سالک به هر چه که پیش آمد امور بوده و از سوی قضا و حکم ازلی الهی جریان یابد راضی است. این رضایت یکی از ارکان اساسی معرفت علوی می‌باشد که حافظ آن را در چند مورد از آیات نغز دیوانش بیان کرده است:

اگر به مذهب تو خون عاشق است مباح صلاح ما همه آن است کان تو راست صلاح^(۱)

مرا به بند تو دوران چرخ راضی کرد ولی چه سود که سررشته در رضای تو بست.^(۲)
امام العارفین و قطب الکاملین علی علیه السلام این مبنا و رکن معرفتی عرفان علوی را با تعابیر گوناگونی بیان نموده است؛ از جمله اینکه: «هر کس به قضای الهی راضی باشد راحتی طلب کرده،^(۳) معیشت خود را پاک گردانیده،^(۴) و به بی‌نیازی رسیده است»^(۵) و فراتر از همه، چنین سالکی که در مقام رضا به سر می‌برد، دچار حزن و اندوه برای از دست رفته‌اش نمی‌گردد،^(۶) خواه این از دست رفته دنیوی باشد یا معنوی؛ از معنویات نیز بهشت باشد یا وصال یار؛ چرا که در هجران نیز رضایت، رضا به مقام هجران است و رضا به هجران بزرگ‌ترین آزمون الهی برای صدق بندگی بنده و سالکی طریق کمال ربّانی به شمار می‌رود: «حال هجران، تو چه دانی که چه مشکل حالی است؟»

حکایت شب هجران نه آن حکایت حالی است که شمه‌ای ز بیانش به صد رساله برآید.^(۷)

۱. مرتضی مطهری، پیشین، ص ۶۸، غزل ۹۸.

۲. دیوان حافظ، ج ۱، ص ۷۹، غزل ۵۱.

۳. عبدالواحد بن محمد تمیمی آمدی، غورالحکم و دررالکلم، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۶، ص ۱۰۴، ح ۱۸۳۹.

۴. همان، ص ۱۰۴، ح ۱۷۴۱.

۵. همان، ص ۱۰۴، ح ۱۸۴۴.

۶. همان، ص ۳۹۸، ح ۹۲۳۴.

۷. دیوان حافظ، ج ۱، ص ۲۹۴، غزل ۲۲۹ و ج ۲، ص ۸۰۹، نسخه بدل «شکایت حال است» می‌باشد.

حقیقت آتش

این نکته به عنوان تئمه برای نکته نخست است. بر اساس آموزه‌های معارف علوی و قرآنی، عذاب آتش، خود رحمت بوده و هجران نیز در حقیقت، وصال است. حافظ این اصل را این‌گونه بیان کرده است:

حافظ شکایت از غم هجران چه می‌کنی؟ در هجر، وصل باشد و در ظلمت است نور.^(۱)
این نکته گویای مبنای اصیل عرفانی مکتب معرفت علوی به حقایق الهی است و برخاسته از آیات و روایات فراوان، بخصوص آیه سیزدهم سوره حدید که فرمود: «بَابُ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَ ظَاهِرُهُ مِنْ قَيْلِهِ الْعَذَابُ»، و عباراتی مثل «سَبَقَتْ رَحْمَتُكَ غَضَبُكَ»^(۲) که در دعاها و روایات اهل بیت علیهم‌السلام وارد شده است و اهل راز در این عیش الهی صفا می‌کنند.

خوش برآ با غصه ای دل که اهل راز عیش خوش در بوتۀ هجران کنند.

محتوای اساسی این مبنای گویای این حقیقت است که باطن آتش، کمال، نور و رحمت ربّانی و الهی (رحمت رحمانیه و رحیمیه) است و حقیقت عذاب روند خروج بنده معصیت‌کار از ظلمت معاصی و اعمال ناشایست، و ورود به وادی نور و رحمت ابدی حضرت دوست.^(۳)

خضوع عارفانه

منم که بی تو نفس می‌کشم، زهی خجلت! مگر تو عفو کنی، ورنه چیست عذر گناه؟
حافظ در این بیت و ابیات دیگری که در پی می‌آیند، ارتباط تنگاتنگ بنده گنه‌کار با خداوندگار خویش را به تصویر کشیده است که بازتاب دقیق و ذوقی از آموزه‌های

۱. همان، ج ۱، ص ۳۱۶، غزل ۲۴۸.

۲. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۵۲۸، ج ۲۰ / شیخ طوسی، مصباح‌المتجهّد، بیروت، مؤسسه فقه‌الشیعه، ۱۴۱۱ ق، ص ۲۹۵.

۳. علامه قیصری، پیشین، ص ۶۵۹ به بعد / ملاحظه در: الاسفار الاربعه، قم، مصطفوی، ۱۳۷۹ ق، ج ۹، ص ۳۴۶ به بعد.

معرفتی مکتب علوی در عبارات نغز و آسمانی استاد محققان توحید علی علیه السلام، در دعای جانفزای «کمیل» است. معنای سخن حافظ در ذیل نجوای عاشقانه و نیازمندانه این فراز از دعای «کمیل» روشن‌تر می‌شود: «بارالها! به درگاہت آمده‌ام پس از آنکه در حقّ خودم زیاده‌روی و کوتاهی کرده‌ام؛ در حالی آمده‌ام که عذرخواه و پشیمانم؛ شکسته و خواستار بخششتم؛ خواستار مغفرتم و انابه می‌کنم؛ اقرار و اذعان دارم و اعتراف می‌کنم (به همه بدی‌هایم)؛ از جایگاه پستی که دارم گریزگاهی نمی‌بینم، و جایگاه رفیعی نمی‌یابم تا درباره‌ی خواست خود بدان متوجه شوم، غیر از آنکه تو عذر مرا بپذیری و مرا در رحمت و اسعت وارد گردانی.»^(۱)

کمال سزّ محبت ببین، نه نقص گناه که هر که بی هنر افتد نظر به عیب کند.^(۲)

در عبارات دیگسری نیز این‌گونه ترنّم می‌کند: «الهی! برای گناهانم بخشاینده‌ای نمی‌جویم و برای زشت‌کاری‌هایم نیز پوشاننده‌ای نمی‌یابم، و کسی را نمی‌بینم که کارهای زشتم را به نیکی مبدّل کند، غیر از تو. معبودی جز تو (برایم) نیست، تو را تسبیح و تحمید می‌کنم. به خودم (نفسم) ستم کرده‌ام، و با جهالتم جرم و جسارت کرده‌ام و با متّنی که از ازل بر من داشتی و مرا به یاد خود واداشتی، آرامش می‌یابم.»^(۳)

بیا که با تو بگویم غم ملالت دل چرا که بی تو ندارم مجال گفت و شنود.^(۴)

جمع میان مقامات سالک علوی

اینکه عارف و سالک در عین ناز و راز، مقام بندگی و ذلّت خود در پیشگاه ربوبی را حفظ کند و توان تثبیت دلّ خویش را در این مقام داشته باشد، او را به کمال عشق و عرفان

۱. شیخ عباس قمی، پیشین، ص ۶۴.

۲. دیوان حافظ، ج ۱، ص ۲۳۷، غزل ۱۸۲.

۳. شیخ عباس قمی، پیشین، ص ۶۴.

۴. دیوان حافظ، تصحیح غنی - قزوینی، ج هفتم، تهران، جام، ۱۳۷۳، ص ۱۵۹.

می‌رساند که در زبان اهل دل، از او به «انسان کامل و محقق» تعبیر می‌شود.^(۱) از چنین عارفی سخنان بی‌ربط و شطح شنیده نمی‌شود، بلکه هر چه به زبان آورد و به انجام می‌رساند، فعل الهی و گفتار ربّانی است.

قطب کاملان و امیر عارفان علی علیه السلام در «مناجات شعبانیه» خضوع عاشقانه و عارفانه خود به درگاه ربوبی را این‌گونه عرض می‌کند: «معبودا! من بنده‌ای هستم که با عذرخواهی رو به تو می‌آورم از آنچه با آن با تو مواجه می‌گردم: از کم‌حیایی خودم به خاطر نظری که تو بر من داری؛ و از تو عفو و بخشش می‌خواهم، که عفو و بخشش صفت کرم‌توست. معبودا! هیچ پناهگاهی برایم نیست که از آنچه نافرمانی‌ات کرده‌ام بدان پناه برم، مگر در وقتی که تو مرا به محبت خود بیدارم کرده‌ای.»^(۲)

هرچند ما بدیم تو ما را بدان مگیر شاهانه ماجرای گناه گدا بگو.^(۳)

گناه و معصیت بنده در این دنیا، از هیچ عذری در پیشگاه و درگاه معبود متّان برخوردار نیست. از این‌رو، بنده باید عرض نیاز به درگاه الهی پیش نهد و عفو و بخشش از کرم و فضل آن ساحت والا درخواست کند؛ همان‌گونه که حضرت علی علیه السلام در دعای «روز پنجشنبه» چنین روندی از ضرورت اظهار نیاز را ترسیم نموده است:

«من امیدوار شده‌ام به اینکه همواره با لطف خودت بنده‌ات را ببوشانی؛ بنده‌ای که به عیب‌های بسیار بزرگش اقرار دارد و به گناهان بزرگش اعتراف، همچنین بر اینکه با جود و کرم‌ت عفو من کنی، ای بخشاینده گناهان از لغزش‌هایش! ای صاحب من! هیچ مالک و مدبّری برایم نیست که امیدوارش باشم، غیر از تو، و هیچ معبودی نیست که از او جبران نیاز و افتادگی‌ام را بخواهم، غیر از تو. پس مرا از خودت محروم و بی‌نصیب رد مکن، ای درگذرنده از لغزش‌ها! و ای برطرف‌کننده غم‌ها!»^(۴)

۱. علامه قیصری، پیشین، ص ۶۵۴ و بعد / عبدالرزاق کاشانی، لطائف الاعلام فی اشارات اهل الانام، تهران،

میراث مکتوب، ۱۳۷۹، ص ۲۲۶ و ص ۱۶۰، اصطلاح «جوامع الآثار والتحقیق».

۲. محمّدباقر مجلسی، پیشین، ج ۹۱، ص ۹۸.

۳. مرتضی مطهری، پیشین، ص ۲۸۷، غزل ۴۱۵.

۴. محمّدباقر مجلسی، پیشین، ج ۸۷، ص ۲۰۸.

وظیفه بنده

عذرخواهی از معصیت و وظیفه بنده است و بی عذری نیز تنها عذر گناهان اوست؛ همان‌گونه که سرور یگانه پرستان، امیر عارفان، حضرت علی علیه السلام، در «مناجات شعبانیه» به خداوندگار خویش عرضه می‌دارد: «ای معبود من! عذر آوردن من به پیشگاه تو، عذر آوردن کسی است که از قبول شدن عذرش بی نیاز نیست (یعنی: تنها نیازش قبول عذر است). پس عذر مرا بپذیر، ای با کرامت‌ترین کسی که خطاکاران عذرشان را به سوی او می‌آورند!»^(۱) حافظ نیز زیبا و نغز این معنا را بیان کرده است:

سهو و خطای بنده گرش اعتبار نیست معنی عفو و رحمت آمرزگار چیست؟^(۲)

از این رو، حافظ سالک را به عرض نیاز و کوشش برای عذرخواهی توصیه می‌کند و امید خود را به رحمت و مغفرت الهی به نغز می‌سراید (که هر دو نکته با توجه به نکات معرفتی مناجات امام عارفان هستند):

می صبح و شکر خواب صبحدم تا چند؟ به عذر نیم شبی کوش و گریه سحری^(۳)

دارم امید عاطفتی از جانب دوست کردم جنایتی و امیدم به عفو اوست.^(۴)

چنین روندی از خضوع و خشوع عارفانه و عاشقانه به درگاه الهی، برخاسته و الهام‌گرفته از معارف و آموزه‌های دینی و شیعی است؛ چرا که خداوندگار آمرزنده، خود از بندگانی خویش خواسته است که چهره بر خاک آستانش بگذارند، و عفو و گذشت الهی را درخواست کنند: «و بای مفتوح لمن دعانی فمن ذالذی املنی لنوائیه فقطعته دونها... أو لیس العفو و الرحمة بیدی؟ أو لیس أنا محل الأمال؛...»^(۵) (و نیز بسیاری از روایات و آیات قرآنی که خاستگاه این معرفتند). همین مضمون از حدیث قدسی در بیان شیوای حافظ سخن عشق نیز نقش بسته است:

۱. همان، ج ۹۱، ص ۹۷ / ابراهیم بن علی عاملی کفعمی، پیشین، ص ۳۷۴.
۲. دیوان حافظ، ج ۱، ص ۹۶ غزل ۶۶ و ج ۲، ص ۷۴۷، در نسخه بدل «پروردگار» به جای «آمرزگار» آمده است.
۳. همان، ج ۱، ص ۵۲۹، غزل ۴۳۴.
۴. همان، ج ۱، ص ۸۳، غزل ۵۴.
۵. محمد بن یعقوب کلینی، پیشین، ج ۲، ص ۶۶.

دوشم نوید داد عنایت که حافظا! باز آ که من به عفو گناहत ضمان شوم.^(۱)
 با توجه به معارف والای آسمانی و عرفانی، که شرح برخی از آن‌ها گذشت، اشعار حافظ معنا می‌یابند.

عدم نیاز به عرض نیاز در حضور معشوق

این نکات در مورد عرض نیاز، یک جنبه از مسئله‌اند؛ جنبه دیگرش عدم نیاز و حاجت به عرض حاجت در پیشگاه و درگاه الهی است که مقامی دیگر از سامانه ویژه دعا در شریعت محمدی و مکتب علوی می‌باشد.

عرض حاجت در حریم حضرتت محتاج نیست راز کس مخفی نماند با فروغ رای تو.^(۲)
 این مقام که در بیت حافظ به زیبایی و سادگی بیان شده ترجمانی است از عبارات و بیان‌های نغز دعای امیر سخن و مولای عشق علی علیه السلام که آن را در عرضه داشت و دعای «جامع الامور» به درگاه ربوبی بازخوانده، ترنم می‌کند: «البته تو جایگاه مرا می‌بینی و گفتارم را می‌شنوی و به اعمال مخفی (نیات قلبم) و آشکارم آگاهی و حاجتم را می‌دانی، و به آنچه نزد من است احاطه داری، هیچ امری از امور من، از آشکار و مخفی، و ظهور دلم و مخفی‌کاری‌های آن، از تو مخفی نیست...»^(۳)

بیاتی که حافظ، علم سابق الهی بر افعال انسان‌ها و آگاهی کنونی بر دل‌های موجودات را در آن‌ها به زیبایی بیان کرده و به تصویر کشیده، گویای مبنای معرفتی و توحیدی اویند که الهام گرفته از آموزه‌های عرفان علوی و شیعی ناب می‌باشند. در این مقام، سالک ادب حضور در پیشگاه حضرت ربوبی را حفظ می‌کند و لب به سخن نمی‌گشاید، بلکه خواست درونی خود را در عرصه علم الهی می‌بیند. از این رو، حاجتی به جاری کردن آن در زبان و اظهار نیاز نمی‌بیند:

۱. دیران حافظ، ج ۱: ص ۳۹۰، غزل ۳۱۳.

۲. همان، ج ۱: ص ۴۸۸، غزل ۴۰۰.

۳. محمدباقر مجلسی، پیشین، ج ۹۲، ص ۱۰۲ به بعد، ج ۱ از باب ۸۷.

هواخواه توام جانا و می‌دانم که می‌دانی

که هم نادیده می‌بینی و هم ننوشته می‌خوانی. (۱)

دانی مراد حافظ از این درد و غصه چیست؟ از تو کورشمه‌ای و ز خسرو عنایتی. (۲)

ارباب حاجتیم و زبان سؤال نیست در حضرت کریم، تمنا چه حاجت است
جام جهان نماست ضمیر منیر دوست اظهار احتیاج خود، آنجا چه حاجت است؟
ای عاشقِ گدا! چو لب روح‌بخش یار می‌داندت وظیفه، تقاضا چه حاجت است؟ (۳)
در این مقام، سالک در اوج وحدت آرمیده است و فیض ساری حق تعالی را شهود
می‌کند. عرفای والامقام به این فیض ساری، «یار» اطلاق کرده و از تجلیات و ظهورات آن
به «لب» و «خال» و مانند آن تعبیر می‌کنند. در آن مقام، سالک، تمام تار و پود وجودش را
از فیض حق تعالی و عنایت‌های ربّانی اش پر می‌بیند و در عرصه وجود (وجود خودش و
وجود عالم) جز خداوندگارِ عشق و عنایت‌هایش هیچ نمی‌بیند. از این رو، حاجتی برای
عرض نیاز و احتیاج نمی‌بیند. این بدان می‌ماند که استاد بزرگواری از استادان علوم، بر
حقیقت و موضوعی - در هر علمی که باشد - نیک واقف باشد و شاگردی از شاگردانش
که تازه این نکته را فرا گرفته است، آن را به استاد اظهار کند! این اظهار، بی‌ادبی به محضر
معشوق و استاد عشق است. بدین روی، عارف ضرورتی برای اظهار نمی‌بیند، بلکه
ضرورت را در لب فروستن می‌داند و بس. (۴)
این سخن نمی‌از دریای معارف عرفان ناب شیعی است که به قدر حاجت بر اوراق
ریخته شد.

گریه حافظ چه سنجد پیش استغنائی عشق کاندرا این دریا نماید هفت دریا شبنمی. (۵)

۱. دیوان حافظ، ج ۱، ص ۵۷۳، غزل ۴۶۷.

۲. همان، ج ۱، ص ۵۲۱، غزل ۴۲۷.

۳. همان، ج ۱، ص ۵۲، غزل ۲۹.

۴. علامه قیصری، پیشین، ص ۴۱۳-۴۳۶ (فص شیخی) / احسن حسن زاده آملی، مُمَدَّ الهِمَم در شرح فصوص
الحکم، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۸، (فص شیخی)، ص ۶۹-۱۰۴.

۵. دیوان حافظ، ج ۱، ص ۵۶۰، غزل ۴۵۸. در نسخه مذکور، «طوفان» به جای «دریا» آمده است و نیز: همان، ج ۲، ص ۱۱۰۳.



شروېشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی